ویژه‌نامه تبیین شخصیت جامع رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای - ۲

گزیده‌ای از شماره ۲۷ نشریه علمی فرهنگی «خط»

با خونم می‌نویسم

حیات مجاهدانه آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدمهدی حقانی



از ابتـدای کار پیگیـر مصاحبه با ایشـان بودیم اما تن رنجورشان مانع این اتفاق می‌شد. همرزم جانباز آقا مجتبی دوستی‌اش با ایشان را از همان دهه شـصت و در ایام نوجوانی ابتدا در مدرسه علوی و بعد از آن هم در جبهه و در گردان حبیب بن مظاهر لشـکر ۲۷ آغاز کرده است. دوستی‌ای که تا به هم امروز ادامه دارد. حجت‌الاسلام والمسلمین محمدمهدی حقانی تولیت مدرسـه علمیه آل یاسین و گردآورنده مجموعه ۱۵ جلدی منشـور حوزه و روحانیت اسـت کـه در گفت‌وگو با «خط» بخشـی از خاطرات خود از رهبر انقلاب را بازگو کرده‌اند.

***

بابت معرفی شـخصیت رهبر معظم انقلاب خدمت شما هسـتیم، ابتدائاً اگر نکته‌ای دارید بفرمایید تا بعد سؤالات را خدمت‌تان عرض کنیم.

اولین نکته‌ای کـه می‌خواهم عرض بکنم، راجع به نگرانی است که عده‌ای از دوستان در عراق نسبت به بعد از آیت‌الله سیستانی داشتند. اینکه بعد از ایشان چه اتفاقی می‌افتد، و این را با شهید سیدحسـن نصرالله در میان گذاشته بودند. سـید هم به ایران می‌آیند و این مسئله را درکنار مسائل دیگر با آقا مطرح می‌کنند. آقا می‌فرمایند: حضرت ولی‌عصر وظایفی به‌عهده دارند و این جزو وظایف حضرت اسـت، نگران نباشید!

راجع به حاج آقا مجتبی هم هیچ‌کس هیچ اقدام و تلاشی برای رهبری ایشان نمی‌کرد. خود ایشـان هم مطلقاً اجازه این کار را نمی‌دادند و علی‌رغم دیدارها و جلسات زیادی که داشتند از دیدارهایی که امکان داشـت در آنها شائبه این مسئله به‌وجود بیاید به صورت جدی پرهیز می‌کردند؛ از جمله دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان رهبری. خودشان می‌گفتند بیایید من با خونم می‌نویسم به دنبال این مسئله نیستم که بعضی‌ها طرح می‌کنند. در این شـرایط و باتوجه به اینکه پیش از این اتفاقات نام ایشان در خودِ خبرگان هم مطرح نشـده بود، به نظر می‌رسد جز اینکه عنایتی از سوی حضرت(ع) شده باشد و عباء را خود حضرت(ع) روی دوش ایشان انداخته باشند، امر دیگری دخیل نباشد. مهم‌ترین مسئله و عمده در رابطه با ایشان این است و الا از این سو، سابقه‌ای برای این مسئله و برنامه‌ریزی برای آن، وجود نداشته است.

راجع به حاج آقا مجتبی هم هیچ‌کس هیچ اقدام و تلاشی برای رهبری ایشان نمی‌کرد. خود ایشـان هم مطلقاً اجازه این کار را نمی‌دادند و علی‌رغم دیدارها و جلسات زیادی که داشتند از دیدارهایی که امکان داشت در آنها شائبه این مسئله به وجود بیاید به صورت جدی پرهیز می‌کردند؛ از جمله دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان رهبری. خودشان می‌گفتند بیایید من با خونم می‌نویسم به دنبال این مسئله نیستم که بعضی‌ها طرح می‌کنند.

با توجه به شـناخت طولانی‌مدتی که از آقا مجتبی دارید و توانسـته‌اید در موقعیت‌های مختلف محضر ایشان را درک کنید، توصیـف خودتان را از شخصیت ایشان بفرمایید.

این ماجرا در خاطرات آقا هسـت که رهبر شـهید یک فرزندشان را وقتی کوچک بوده از دست می‌دهند، از این اتفاق ناراحت بودند که در خواب به ایشـان می‌گویند که به جای این فرزند پسـری به تو می‌دهیم که مثل خودت اسـت. از لحاظ علمی، یک قلمِ عمده استعداد ایشان اسـت. هوش سرشاری دارند. دوستانی که از جوانی با ایشـان مباحثه داشته‌اند به این مسئله اذعان دارند. آیت‌الله عندلیبی هم که از لحاظ علمی بسیار برجسته هستند، روی همین نقطه دست گذاشتند و فرمودند که ایشان هوش سرشاری دارند.

مطالعاتشـان از نوجوانی مثل پدرشان در زمینه‌های مختلف از جمله تاریخ خیلی وسیع بود. همچنین ایشان زود وارد حوزه شدند؛ وقتی هنوز دبیرسـتان را تمام نکـرده بودند. هوش سرشار، ورود زودهنگام به حوزه و زمان طولانی تدریس و تدرّس (۴۰ سال)، باعث شده به لحاظ علمی رشد زیادی داشته باشند.

یک نکته در زندگی ایشان که البته همه آن را می‌دانند اما شاید از جزئیاتش بی‌اطلاع باشند این است که ایشان در ناز و نعمت بزرگ نشده‌اند و از ابتدا در سختی بوده‌اند که من بخشی از آن را توضیح می‌دهم. قبل از انقلاب پدرشـان در زندان یا تبعید بودند. زندگی انقلابیون هم فقیرانه و در سـختی بود. بعد از انقلاب هم که اوایل انقلاب سختی‌های خودش را داشت. در جنگ هم که حاضر بودند.

می‌دانید در کدام عملیات‌ها؟

عملیات کربلای۱ که برای آزادسازی مهران بود در گردان «حبیـب». عملیات کربلای۴، کربلای۵ و تکمیلی کربلای۵ تقریباً یک سال در گـردان حبیب به عنوان یک رزمنده عادی حضور داشتند. ایشـان در دسته ادوات بودند. حاج حسن محققی هم فرمانده گردان حبیب بود که در جنگ دوازده‌روزه شهید شد.

در عملیـات تکمیلی کربـلای۵ در طرف دشمن سـنگرهای نونی شـکلی بود که این سنگرها حالت دژ را داشتند. این‌ها به صورتی بودند که ماشین از روی آنها رد می‌شد و وسط این دژ یک کانال بـود. خاکریز و میدان مین هـم بود. این دژها قابل فتـح نبودند؛ چرا که اگر از وسـط می‌رفتند میدان مین بود و اگر از روی دژ می‌رفتنـد تپه‌هایی بود که بعثی‌ها با تیربار می‌زدند و کسـی نمی‌توانست رد بشود و اگر داخل کانال می‌رفتند، داخل آن نارنجک می‌انداختند. در آن عملیـات نوزده گردان ما عملیات انجام داده بودند و نتوانسته بودند آن دژ را بشکنند. گردان حبیب گردان بیستم بود که حاج آقا مجتبی هم در آن گردان بودند.

عملیات شد و در یک شب ۱۸۳ شهید دادیم. تعداد بسیار زیادی هم مجروح داشتیم و شاید در مجموع سـی نفر تا صبح سالم ماندند. این را برای این عرض کردم که بگویم ایشـان در یک محیط پر ناز و نعمت بزرگ نشده‌اند و در جنگ حاضر بودند و جان‌شان کف دستشان بوده است. نوع دیگری از این سختی‌ها برمی‌گردد به دوران ریاسـت‌جمهوری آقا. رهبر شهید وقتی رئیس‌جمهور شـدند مورد اعتماد امام بودند، اما سه جریان سیاسی در آن زمان علیه ایشان تبلیـغ می‌کردند. آقا مطلقاً جواب نمی‌دادند و سکوت می‌کردند و این یک غربتی برای ایشان بود. در حالی کـه رئیس‌جمهور بودند، چنین غربتی را تحمل می‌کردند. فرزندان ایشان هم این شرایط را تجربه و تحمل می‌کردند. خیلی‌ها وقتی آقا رهبر شدند تازه قدرشان را شناختند و این به خاطـر آن اتهاماتی بود که در دوران ریاسـت‌جمهوری به ایشان زده می‌شد و مانع شناخت‌شان در آن زمان بود.

در زندگی شخصی، رهبر شهید بسیار زاهد بودند و همسر ایشان هم که ان‌شاءالله خداوند به ایشـان سـلامتی بدهد، اگر زهدشان از آقا بیشـتر نبود، به اندازه آقـا زاهد بودند. در این مسئله آقا مجتبی هم برجسته هستند. ایشان حتی پول چای را با دفترِ حسـاب می‌کردند. یکی از دوستانی که اخیراً در همین دفتری که الان دیگر نیست و از بین رفته خدمت حاج آقا مصطفی رسـیده بود، نقل می‌کرد که حاج آقا مصطفی مطالبی می‌گفتند و من می‌خواستم این مطالب را بنویسم. روی میز کاغذهای خیلی کوچکی بود، پرسیدم می‌توانم از این‌ها استفاده کنـم؟ گفتند آنها را نمی‌دانم و یک کاغذی از جیب‌شـان درآوردند و فرمودند: این حلال و طیب و طاهر است.

در واقع فضـای این خانواده فضای تربیتی است. فرض بفرمایید شما می‌خواهید جوانی را تربیت کنید و ده صفت را در او به وجود بیاورید. یـک بار تک‌تک به هر کـدام از این ویژگی‌ها می‌پردازید و یک وقت این جوان را به اعتکاف می‌برید یا در حسـینیه‌ای فعالش می‌کنید، با این کار گاهی صد صفت در او ایجاد می‌شود و این ثمره فضا است.

درباره روحیه و فضای معنوی ایشان نکته‌ای مد نظرتان هست که بفرمایید؟

ایشان به شدت اهل عبادت هستند. یکی از کارهایی که رویه ایشان است این است که ختم قرآن‌شـان را در نمازهای نافله انجام می‌دهند. ایشـان یک وقت فرمودند کـه من و حاج آقا مصطفی هر آدم معنوی که سـراغ داشتیم و دیگران گفتند رفته و دیده‌ایم. البته بعداً گفتند که برای ما روشـن شد که هیچ‌کس در همین معنویت مثل آقا نمی‌شود!

به حاج آقا مجتبی می‌گفتم که من دوست دارم آقا را زیاد زیارت کنم. ایشان فرمودند که من خودم هم همین‌طور هسـتم، به خانه آقا می‌روم و چهره ایشـان را تماشا می‌کنم و [از چهره آقا] تغذیه معنوی می‌کنم.

خدمت آیت‌الله بهجت می‌رفتند و می‌گفتند که من هرچه ایشـان می‌فرمودند روی کاغذ می‌نوشـتم و برای حضرت آقـا نقل می‌کردم. همچنین خیلـی بدون سـروصدا خدمت به محرومین انجام می‌دادند و همچنان مؤسسه‌ای برای این کار دارند. اما از این مؤسسـه مهم‌تر، روحیه ایشان نسبت به محرومین است که در این روحیه مثل حضرت آقا هستند. به همین مناسبت خاطره‌ای از آقا برای شما نقل می‌کنم. آقا در سفرشـان به قم، در سال ۸۹ دیدارهای چهره‌به‌چهره با مردم داشتند. از میان مراجعین فردی بود که اظهار کرده بود مشکلات اقتصادی دارد. رهبری در آن دیدار یادشان می‌رود که از آن فرد شماره یا نشانه‌ای بگیرند. یکی از اعضای دفتر که در محضر رهبر شهید بودند می‌گفت که آقا آن شب به خاطر این اتفاق تا صبح خوابشان نبـرد و در نهایت به جمکـران پناه بردند. این روحیه در حاج آقا مجتبی هم هست. ثمره این روحیه این است که تمام توان کشور به سمت محرومین می‌رود.

گفته می‌شود آقا مجتبی دستیار آقا بودند، آقا چه کارهایی را به ایشان سپرده بودند؟

آقا در کارهایی به ایشان مأموریت می‌دادند. مثلاً یک وقتی آقا به ایشان گفته بودند که در مورد «فرهنگ در جامعه» کاری انجام بدهند و ایشان دو سـال کار کردند و نتیجه را به آقا ارائه دادند و آقا از آن استفاده می‌کردند. از این کارهای بی‌سروصدا زیاد به ایشان می‌سپردند

در حوزه کارهای جبهه مقاومت چطور؟

در جبهه مقاومت حضور و ارتباط داشتند. زمانی که سیدحسـن نصرالله و حاج قاسم به ایـران می‌آمدند با حاج آقا مجتبی جلسـات مستمر داشتند. یک وقت می‌گفتند که اگر آقا اجازه می‌دادند می‌خواستم به یمن بروم. واقعاً می‌خواسـتند بروند. و این نشـان می‌دهد که شـأنی برای خودشان قائل نبودند. آقا مجتبی واقعاً خودسـاخته‌اند. در زمینه تقوا و معنویت بی‌نظیر هستند. بی‌جهت نیست که حضرت از میان افراد عباء را روی دوش ایشان انداخته‌اند. مراعات‌های دهه شـصتی دارنـد؛ وقتی پول چای بیت را حساب می‌کنند و می‌دهند دیگر مابقی‌اش را خودتان حساب کنید و این در حالی است که به عمد تصمیم گرفته‌اند زندگی خود را طلبگـی و با محدودیت‌های مالی که در این زندگی وجود دارد، اداره کنند.

زندگی شخصی خیلی مهم است. کسانی که جلوی آمریکا وا می‌دهند، کارشان از همین جا شروع می‌شود؛ در مسائل مالی رعایت نمی‌کنند و نتیجه‌اش این می‌شود که آن شجاعت، ذکاوت و ایمان لازم را ندارند. در مورد شاخص‌هایی که رهبری شهید به خبرگان تذکر داده بودند یکی مسائل مالی بود و دیگری مسئله شجاعت؛ این‌ها در مسئله رهبری سرنوشت‌ساز است.

در پایان اگر نکته‌ای دارید بفرمایید.

مسئله انقلاب اسلامی احتیاج دارد که خط امام با قـدرت و صلابت ادامه پیدا کند. و این مهم‌ترین شـاخص در رابطه با رهبری است؛ اینکه رهبر امتداد دهنده راه امام و آقا باشـد. حاج آقا مجتبی در مبانی فکری، دانش، معنویت و زندگی شخصی به گونه‌ای هستند که نشان می‌دهـد خط امام و رهبری با قدرت و صلابت ادامه پیدا خواهد کرد.

آقا مجتبی شأنی برای خودشان قائل نبودند. واقعاً خودساخته‌اند. در زمینه تقوا و معنویت بی‌نظیر هستند. بی‌جهت نیست که حضرت از میان افراد عباء را روی دوش ایشان انداخته‌اند. مراعات‌های دهه شصتی دارند؛ وقتی پول چای بیت را حساب می‌کنند و می‌دهند دیگر مابقی‌اش را خودتان حساب کنید و این در حالی است که به عمد تصمیم گرفته‌اند زندگی خود را طلبگی و با محدودیت‌های مالی که در این زندگی وجود دارد، اداره کنند. زندگی شخصی خیلی مهم است. کسانی که جلوی آمریکا وا می‌دهند، کارشان از همین جا شروع می‌شود؛ در مسائل مالی رعایت نمی‌کنند و نتیجه‌اش این می‌شود که آن شجاعت، ذکاوت و ایمان لازم را ندارند.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۱۱۴

روز ورزش به یاد روتی



دخترم فقط سی‌وپنج سال داشت. همه زندگی بر وفق مرادش بود. برنامه‌های زیادی داشت. ربکا و من و دریایی اشک‌ها که از چشمان‌مان می‌ریخت هنگامی که نوه ما، لیرون، در گوش‌مان شعری را می‌خواند که بعد از فوت مادرش نوشته بود:

روتی را از دست دادم!

هر کودکی مادر دارد اما نه مانند من در رؤیایی نزدیک. قطعه‌ای را در پازل گم کرده‌ام. قطعه‌ای را در قلبم گم کرده‌ام. وقتی که مشکلی وجود داشته باشد سؤال می‌پرسیم، درست است؟

این مادر یک دوست هم بود. آنگاه من همیشه می‌پرسیدم او چکار می‌کند، او چکار می‌کند.

خیلی چیزها از دست داده‌ام، وقتی من چای می‌نوشم شیرین نیست و وقتی قند می‌خورم تلخ است. وقتی پازلی را تمام می‌کنم قطعاتش به هم می‌ریزد و قلب من خالی است.

پس چرا مادر روی پیشانی من و شما با رنگ سـیاه نوشته شده است که او مادر همه ما است. مادر معاریو و مـادر من. او مادر همه دنیای من بود. حقیقت این است که او و من را دوست داشت.

همیشه من روزهای شادی را به یاد می‌آورم که او می‌نشست و برای ما داستان تعریف می‌کرد. گاهی ما کارهایمان را تعریف می‌کردیم و او مانند همیشه ما را بسیار می‌بوسید.

او همیشه داسـتان دوست داشت اما بچه‌ها را خیلی بیشـتر دوست داشت و هنگامی که در روزنامه کار می‌کرد بسیار به فقرا عشق می‌ورزید.

به نظر شـما چنین مادری بـاز هم در دنیا وجود دارد؟

زمان از خاطرات و فکر کـردن درباره روتی نمی‌کاست، جای خالی را که از خود به جا گذاشته بود پر نمی‌کرد. هرگز او را فراموش نخواهیم کرد، لبخند زلالی که روی صورتش نقش می‌بسـت، لبخند روتی، چشم‌های زیبا و شیطانش، مهربانی و عشقی که همیشه بلد بود با سخاوت بین مردم تقسیم کند، خانواده نیمرودی را دیوانه می‌کرد. او وابسـته به خانواده بود، یک پری مهربان. من فکر نمی‌کنم چنین انسان فوق‌العاده‌ای را بشناسم.

هر کدام از ما روتی خودش را داشـت. روتی که همسر بود، مادر، دختر و خواهر بود: روتی که یک دوسـت بود، منبع تشویق و حمایت، گوش شنوا و پر از عقلانیت، روتی که می‌دانست چطور خانـواده و کار را با هم جور کند (او تحصیلاتش را در رشـته بازاریابی و مدیریت کسـب‌وکار با موفقیـت در نیویورک به پایان رسـانده بود)، می‌دانست چطور مدیر خوب و قابل‌قبولی برای مجلات معاریو باشـد، اما هرگز مغرور نشـد و همیشه با روشـنفکری زمانی برای گوش دادن به نظرات دیگران داشـت: روتی که می‌توانست خود را وقف اهداف کرده و در کار سرمایه‌گذاری کند اما وقفه‌های زمانی برای گردش و تفریح با خانواده و تنفس قائل می‌شـد. هنوز هم من از آدم‌های زیادی درباره کارهایی که روتی در خفا و پنهانی انجام داده است، می‌شنوم: کمک‌هایی که کرده است، راه‌حل‌هایی که پیشنهاد کرده است، روابط شخصی که باعث نجات کسانی شده است.

فقدان او نزد ما بسیار احساس می‌شود. بی‌عدالتی بزرگ‌تر از این نمی‌تواند باشد که چنین میوه‌ای چیده شـود. من خیلی دلم برای روتی‌ام تنگ شده است.

از زمان مرگ روتی همه‌ساله در شرکت توسعه زمین به یاد روتی، روز ورزش برگزار می‌کنیم. او یکی از طراحان ایـن کار بود، به‌صورت فعال در آن شرکت می‌کرد و دیگران را برای فعالیت‌های ورزشی متنوع و کارمندان شرکت را برای گذراندن یک روز عالی واقعی تشویق می‌کرد.

نام او را به نام یکی از هتل‌هایمان در صافات اضافه کردیم و اکنون این هتل «روت ریمونیم» نامیده می‌شود. در ساویون نیز مراسم باشکوهی به یاد او برگزار شد. مبلغ سنگینی نیز برای تکمیل ساختمان یک مؤسسه خیریه در اورشلیم کمک کردیم. این ساختمان که عوامل آن کارهای خیر انجـام می‌دهند و به زندگی کودکان نیازمند نور و زندگی می‌بخشند، به نام روتی نام‌گذاری شد، مرکز خیریه‌ای به نام روت نیمرودی- ویسبرگ.

تمـام این سـال‌ها آرامش عظیمـی هم از سـمدر (مَدی) و هـم از یاعل (یعلـی) گرفتم. علاوه بر اینکه هر سـه دختـرم در یک واحد در مودیعین[1] کار کردند (واحـد ۵۰۴)[2]، هر یک از آنها می‌دانسـت چطور حوزه مورد علاقه خود را انتخاب و تحصیلات دانشگاهی خود را با موفقیت تکمیل کند. همان‌طور که گفته شد روتی در رشته بازاریابی و مدیریت کسب‌وکار تحصیل کرده بود. مدی تا لیسانس در رشته امور اجتماعی تحصیل کرد و سـپس تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان رسـاند و وکیل شد. یاعل نیز در رشته امور اجتماعی تحصیل کرد و سـپس در رشـته مدیریت و رفتار سازمانی و نیز در رشته مدیریت کسب‌وکار با تخصص بازاریابی کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد.

نوه‌هایمان که وارد زندگی ما شده بودند طعم زندگی من و ربکا بودند.

خوشـبختانه بعد از روتی مدی و یعلی نیز به معاریو پیوستند و هر کسی که کارهای آنها را در آنجا پیگیری می‌کند می‌تواند توانایی‌های آنها را ارزیابی کند.

حقیقت این اسـت که تـا زمانی که خانواده نیمرودی با اقتدار در کنار هم زندگی کنند باعث اتحاد و امنیت آن می‌شـود. ما شـام شب‌های شـنبه را با هم می‌خوریم تا از آشپزی فوق‌العاده ربکا لـذت ببریم و با هم شـب فوق‌العاده‌ای را بگذرانیم. ما سعی می‌کنیم جشن‌ها را نیز با هم برگزار کنیم و علاوه بر این سفرهایی برای طایفه نیمرودی به خارج از کشـور برای شکستن روال عادی و باهم بودن و البته با فرزندان و نوه‌هایمان ترتیب می‌دهیم. این سـفرها هیچ‌کدام به هزینه شخصی اعضای خانواده صورت نمی‌گیرد. توانایی با هم بودن و از هم جدا بودن به اندازه مناسـب، دستورالعمل خانوادگی ماست.

خانواده من تکیه‌گاه محکم من اسـت. دلیل موفقیت‌های من اسـت. منبع قدرت من است و آن است که من را به یک انسان خوش‌بین تبدیل کرده است که همیشـه موفق می‌شوم نور را در انتهای تونل ببینم و قوی‌تر شده و اطرافیان عزیزم را قوی کنم. خانه مکانی است که دل در آن قرار دارد. خانواده نیمرودی، همسرم ربکا، پسرم عوفر، دخترانم روتی خدابیامرز، مدی و یعلی و نوه‌هایم؛ دنیل، یهونتان، الینور، آریل، میخال، لیرون، لیطال، نیمرود، شیر، میخال، مایا و علما، همه در قلب من هستند، طعم زندگی من هستند. همیشه عاشق آنها هستم و کتابم، «سـفر زندگی‌ام» را تقدیم آنها می‌کنم.

از زمان مرگ روتی همه ساله در شرکت توسعه زمین به یاد روتی، روز ورزش برگزار می‌کنیم. او یکی از طراحان این کار بود، به‌صورت فعال در آن شرکت می‌کرد و دیگران را برای فعالیت‌های ورزشی متنوع و کارمندان شرکت را برای گذراندن یک روز عالی واقعی تشویق می‌کرد.

پانوشت‌ها:

۱. م: «مودیعین» نام شـهری در اراضی اشغالی است که پس از اخراج فلسطینیان از روستاهای عجنجول، برفلیه، بیت شنه، بئر ماعین، البرج، عنابه، خربت البویره، خروبه و الکنیسه و اشغال زمین‌ها و تخریب خانه‌هایشان؛ در این منطقه بنا شد.

۲. م: واحـد ۵۰۴ یکی از واحدهای اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی است که زیرمجموعه آمان محسوب می‌شود. این واحد مسئول عملیات مخفی و پنهانی، ضداطلاعات، اطلاعات انسـانی و ارزیابی اطلاعات است. واحد ۵۰۴ در سـال ۱۹۴۸ تأسیس شـد. از آنجایی که همه ساکنان اراضی اشغالی موظف به دوره‌ای از خدمت در ارتش رژیم صهیونیستی هستند و پس از خدمت نیز به‌عنوان نیروی ذخیره قلمداد می‌شوند؛ با این سخن نیمرودی مشخص می‌شـود هر سه دختر او، طی دوره خدمت‌شان در ارتش رژیم، در واحد ۵۰۴ فعالیت داشته‌اند.

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا - ۳۳

فقط روی کمپین تمرکز کنید

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



اگر بخواهـم منصفانه درمورد کریسـتی بگویم، در ماه‌های تابسـتان، ترامپ به صراحـت گفته بـود نمی‌خواهد قبل از انتخابـات روی انتقـال قدرت تمرکز کنـد. زمانی که به ترامپ گفتم در یک جلسـه انتقال سـه سـاعته شرکت کرده‌ام و بـه او اطمینـان دادم من و کریسـتی به خوبی با هم کار می‌کنیم، پدر همسـرم دسـتورات روشنی داد.

شـش ماه بعد، چند روز قبل از انتخابات، اسـتیو بنن با وحشـت تماس گرفت و گفت: «کریسـتی در تلاش است سوار هواپیما شود. ما باید او را دور نگه داریم. او می‌خواهد با دونالد صحبت کند تا به او اجازه دهد رئیس کارکنان شود. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم این موضوع اتفاق بیفتد - انتقال قدرت به‌صورت معیوب درحال انجام اسـت. او در تلاش است تا نزدیک‌ترین دوستان سیاسی خود- از جمله تیپ‌های مخالف ترامپ- را در مهم‌ترین انتصاب‌ها، صرف نظر از صلاحیت‌هایشـان، جا بزند.» هم بنن و هم اسـتیون منوچین مـدارک انتقال قدرت که کریسـتی انجام داده بود را بررسـی کردند و معتقد بودند که او و تیمش نتوانستند بررسی، تحقیق و استانداردهای حرفه‌ای مناسب برای استخدام پرسنل کلیدی را رعایت کنند. آنها به من و ترامپ گفتند کریستی برای این کار آماده نیسـت. بنن افزود: «به‌علاوه، کریس از نظر سیاسی بحث‌انگیز است. او هجده درصد محبوبیـت دارد و در رسـوایی بریـج گیت[1] گرفتار شده است. لزومی ندارد ترامپ زحمت مسئولیت کارهای او را برعهده بگیرد.»

ترامپ نمی‌خواسـت دولـت آینده‌اش با دردسرهای قانونی در نیوجرسی لکه‌دار شود. او به ما گفـت: «من یک دولت خوب و تمیز به‌همراه مایک پنس می‌خواهم- نه یک دولت فاسد نیوجرسی.»

انتخابات شکست خورد. تمامِ وقت خود را صرف کمپین کنید و اگر برنده شـدیم، مسئول انتقال قدرت را تعیین خواهیم کرد.» بنابراین کریستی ماه‌ها بدون پشتیبانی کافی از سوی رهبری کمپین کار می‌کرد.

برای اینکه انتقال قدرت در مسـیر درسـت انجام شـود، بی‌سـروصدا با کریس لیدل[2]، مدیر ارشد مالی سابق مایکروسافت[3] و جنرال موتورز[4] که مدیر اجرائی پروژه آمادگی رامنی[5] بود، تماس گرفتم. لیدل بلافاصله برای کمک داوطلب شـد. او کمتر از بیست‌وچهار ساعت بعد، یک روز قبل از روز شـکرگزاری رسید و تا پایان تعطیلات کار کرد.

لیدل به یک دوست قابل اعتماد و رازدار تبدیل شد و یکی از معدود افرادی بود که در تمام چهار سال ریاست‌جمهوری در کاخ سفید خدمت کرد.

همان‌طـور که برای راه‌انـدازی دولت تلاش می‌کردیم، مدیران تجاری، سیاستمداران و افسران ارشد نظامی به برج ترامپ و بدمینستر آمدند تا برای پست‌های کابینه مصاحبه شوند. رامنی با من تماس گرفت و خود را به عنوان وزیر خارجه معرفی کرد و متعهد شـد که به ترامپ وفادار باشد. در حالی که ترامپ از این ایده خوشحال بود، تصمیم گرفت ریسک استخدام رامنی را که در طول مبارزات انتخاباتی از او انتقاد کرده بود، نپذیرد. درب گردان برج ترامپ از ورود و خروج کاندیداهای سرشناس دائماً درحال بازوبسته شدن بود. زمانی که ترامپ با جیمز متیس به عنـوان وزیر دفاع مصاحبه کرد، از ژنرال چهار ستاره تفنگداران دریایی درباره افکارش در مورد شکنجه پرسید.

متیس با قاطعیت گفت: «من به آن اعتقاد ندارم.»

«منظورت چیه؟» ترامپ پرسید.

«مـن می‌توانم این بچه‌ها را با یک فنجان قهوه و یک سیگار بهتر از غرق مصنوعی، وادار به صحبت کنم.»

همه ما تحت‌تأثیر قرار گرفتیم. با توجه به تهدیـدات جدی ایران و داعش، ترامپ ژنرالی می‌خواست که از وضعیت میدانی مطلع باشد، کاملاً آماده باشد و بتواند به سرعت در نیروها روحیه ایجـاد کند. ماتیس یک انسـان ذاتاً متناسـب به نظر می‌رسید. او دارای یک شغل نظامی مشـهور بود و شهرت داشت که مورد علاقه سـربازان خط مقدم بـود. در حالی که نام مستعار او در ارتش «آشوب»[6] بود، ترامپ فکر کرد «سگ دیوانه»[7] بهتر است و شروع به استفاده از آن کرد. قبل از پایان مصاحبه، ترامپ این کار را به متیس پیشنهاد کرد.

پانوشت‌ها:

۱. Bridgegate

رسوایی بسته‌شـدن خط فورت‌لی که به نام رسوایی بسته‌شـدن خط پل جورج واشـنگتن نیز شـناخته می‌شود، یک رسـوایی سیاسی بود که در آن یکی از کارکنان و منصوبان سیاسی فرماندار نیوجرسی -کریس کریسـتی- با تبانی برای ایجاد ترافیک در فورت لی، نیوجرسی، درگیر بود.

۲. Chris Liddell

۳. Microsoft

۴. General Motors

۵. اهمیـت انتقـال مؤثـر و برنامه‌ریـزی شـده ریاسـت‌جمهوری مدت‌هاسـت که درک شده است. قانون‌گـذار ریاسـت‌جمهوری در سـال ۱۹۶۳ بـه رسـمیت شناختن رسمی این اصل را با تأمین بودجه رئیس‌جمهور منتخب و سـایر منابع فراهم کرد: «به منظور ترویج انتقال منظم قدرت اجرائی در ارتباط با انقضای دوره ریاست‌جمهوری و تحلیف رئیس‌جمهور جدید.» این قانـون در دهه‌های بعد اصلاحات جزئی پیدا کرد، اما تا سال ۲۰۱۰ تمام حمایت‌های ارائه‌شده کاملاً پس از انتخابات بود. قانون ریاست‌جمهوری قبل از انتخابات سال ۲۰۱۰ با ارائه حمایت پیش از انتخابات از نامزدهای هر دو حزب، این موضوع را تغییر داد. پروژه آمادگی رامنی اولین تلاش انتقالی بود که با این تمرکز تقویت شده قبل از انتخابات عمل کرد.

۶. Chaos

۷. Mad Dog